

بررسی موانع تاثیر و بهره مندی از قرآن در زندگی فردی و اجتماعی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۶/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۱/۱۲/۱۲)

سمیه کریمی

پژوهشگر و کارشناسی ارشد علوم و معارف قرآنی

چکیده

قرآن به عنوان آخرین وحی الهی، که بر پیامبر اسلام نازل شده است، نور هدایت ابدی برای بشر و تجلی کلام خداوند می باشد. قرآن شاهد زنده بر نبوت رسول اکرم و قوی ترین برهان بر حقایق او به شمار می آید. در این مقاله به برخی از امور که مانع از تأثیر معارف قرآنی هستند اشاره می شود. این امور را نیز می توان با مراجعه به قرآن استخراج کرد؛ بنابراین صرف تحقق شرایط برای بهره مندی از قرآن کافی نیست، باید موانع نیز برطرف شود؛ لذا اگر کسی مبتلا به این موانع باشد، نمی تواند از قرآن بهره ببرد. مسئله ای که در این مقاله بررسی می شود، شرایط تأثیر قرآن بر انسان است. منظور از شرایط، عوامل مؤثر و نبود این شرایط همان موانع تأثیر گذاری قرآن بر انسان است؛ بنابراین عمده ی مباحث پژوهش در رابطه با تاثیر، موانع تاثیر و لزوم بهره مندی از قرآن می باشد. موانع تأثیر قرآن مجموعه ای از صفات و رذایل منفی اخلاقی است که مانع بهره مندی از قرآن می شوند و ما در این پژوهش سعی در بیان و تحلیل موارد مذکور داشته ایم. روش تحقیق از نوع تحلیلی-توصیفی بوده و ابزار گردآوری داده ها با استفاده از روش فیش برداری می باشد.

واژگان کلیدی: تأثیرات قرآن، گناه، تأثیر اخلاقی، قرآن کریم، نیاز به قرآن، آرامش روحی و

جسمی

مقدمه

قرآن، سخن خدا و سفره ی گسترده ی الهی است که بشریت را با بهترین بیان و به استوارترین راه، راهنمایی می کند. برای تحقّق سعادت بشر در سایه ی قرآن باید دانست که، اثر پذیری از قرآن، دارای درجات متفاوتی است و این درجات وابسته به فراهم آمدن زمینه و شرایط اثر پذیری از قرآن است. کسانی که با شنیدن یا خواندن آیه ای از قرآن، به کلی دگرگون شده اند و از مسیر انحرافی به راه صواب آمده اند، کم نبوده اند. «فضیل بن عیاض» و افرادی در صدر اسلام، نمونه های بارز این تحوّل هستند. از سوی دیگر افراد فراوانی را می توان یافت که سالیانی به تلاوت و انس با قرآن مشغولند؛ ولی نه تنها رشد نیافته اند، بلکه بر دوری آن ها افزوده شده است. این جاست که این سؤال مطرح می شود، راز این تفاوت ها کجاست؟ اگر قرآن هادی، مبین، شافی، واعظ، ذاکر، دگرگون کننده ی قلوب و... است، چرا جمعی با خواندن قرآن، به بارگاه قدس هدایت یافته و عده ای گمراه تر و دورتر می شوند؟ راز آن تحوّل آفرینی و این رکود چیست و چگونه و از چه راهی می توان از این رکود و سقوط نجات یافت؟ بررسی این موضوع از این جهت اهمیت دارد که قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان است و نقش آن در زندگی آن ها، هرگز کم رنگ نمی شود؛ پس باید بتوان عوامل تأثیر پذیری از قرآن و موانع آن را شناخت تا بتوان در سایه ی تأثیرات این کتاب به سعادت رسید. ممکن است روزی فرا رسد که بشر به خود آید و ببیند از انوار قرآن بی بهره مانده است. قبل از آن که آن روز فرا رسد، باید به فکر بود. با توجّه به این که به حول و قوه ی الهی، فرهنگ حفظ و قرائت قرآن در جامعه ی ما بسیار رواج پیدا کرده است و افراد زیادی هستند که حافظ کل یا بخشی از قرآن هستند، بررسی این موضوع علاوه بر مفید بودن برای خود محقّق، برای دیگران هم که مشغول این فعالیت هستند، می تواند مثمر ثمر باشد.

بخش اول: نگاهی به قرآن و تأثیر گذاری آن

خداوند، انسان را آفرید و ظرفیت های بسیاری را در او به ودیعت نهاد، این ظرفیت ها موجب گشت تا خداوند در مورد جان آدمی چنین بفرماید: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». کامل ترین اسماء و صفات الهی در انسان تجلّی کرد؛ اما مشیّت آن بود که او با قرار گرفتن در روی زمین و حیات جاندار، فرصتی بیابد تا این ظرفیت ها را شکوفا سازد. از این شکوفایی تعبیر به "کمال" می شود. میل به رفع نقص و تحصیل کمال میلی ذاتی همه انسان ها است و تلاش های بی وقفه انسان صرف حرکت از نقص به سمت کمال می شود. حرکت از نقطه نقص به نقطه کمال، راه تکامل است و

هدایت، عبارت از ارائه راه یا حرکت دادن انسان از این نقطه (وضع موجود) تا وضع مطلوب است. ادیان، مذاهب، نحله ها و... هر کدام مدعی چنین هدایتی هستند و به طور طبیعی انتظار بشر از اسلام و قرآن نیز تأمین چنین نیازی است. کمال خواهی، خود مقدمه خواستی بالاتر است. بشر طالب لذتی دائم است. این لذت که از آن به "سعادت" تعبیر می شود، ذاتی همه انسان ها است. همه می خواهند از رنج هایی که خلوص لذت های زندگی را گرفته اند و از بیمی که به خاطر دائمی نبودن لذت ها دارند، رها شوند؛ همه طالب سعادت اند و انتظار بالاتر بشر آن است که ادیان و از جمله اسلام راهبر انسان به رستگاری باشند. رابطه کمال با سعادت این است که هر چه انسان کامل تر گردد، درک والاتری از لذت ها می یابد و لذت های خالص تر را طلب می کند و انسان های کامل تر، لذت هایی را طلب می کنند که بالاتر از سطح لذت های عادی است. کمال که مقدمات اصلی آن در دنیا حاصل می شود و سعادت که در آخرت تأمین می گردد، در پرتو هدایت تأمین می شود. اما ابعاد این هدایت به گستردگی فرصت هایی است که به شکوفایی انسان کمک کرده و راه او را به سمت کمال هموار می سازند. انسان با خدا، خود، جامعه و طبیعت در ارتباط می باشد و سعادت یا شقاوت او در پرتو هدایت یا ظلال او در این حوزه ها رقم می خورد. بنابراین رسالت اساسی قرآن "هدایت" است و ابعاد این هدایت حوزه های چهار گانه بالا می باشد. نتیجه هدایت، تأمین سعادت انسان و نجات او از نقص و شقاوت است. به همین دلیل در سوره حمد، بر هدایت به راه مستقیم تأکید شد تا خداوند انتظار بشر از دین و قرآن را از زبان آنان بیان کرده باشد. این هدایت، همان گونه که گفته شد در ابعاد چهار گانه گسترش می یابد. اهداف جزئی تر قرآن عبارتند از: برنامه هایی که برای به بار نشاندن و شکوفا سازی انسان در هر یک از روابط چهار گانه دارد. مثلاً در رابطه انسان با خدا باید همه تأثیرات خداوند را بر خود بشناسد و به همین دلیل تمام خوبی ها را به اصالت در خدا منحصر کند، این که تنها زیر چتر بندگی او رود و تنها از او یاری طلبد و این که هدایت به راه های کمال را از او بخواهد، ابعاد این هدایت را تشکیل می دهند. توضیح ابعاد وجودی انسان، ظرفیت های موجود در انسان و راه های شکوفا ساختن استعدادها در قالب تزکیه، پیوند با خداوند و ذکر و یاد او و... بخشی دیگر از ابعاد هدایت و رابطه انسان با خود است. رابطه انسان با دیگران و تبیین روابط شایسته ای که میان خانواده و بستگان و نیز دوستان و دشمنان، هم کیشان و دیگر ملل و مذاهب بیان می گردد، نیازمند هدایت قرآن است. در ارتباط میان انسان و طبیعت، همین قاعده جاری است. انسان در رابطه با نعمت ها و محدوده های استفاده از نعمت ها، نیازمند دستگیری است. بُعد دیگر هدایت به موضوع روابط میان این ابعاد بر

می گردد، اگر تعارض میان رابطه انسان با خدا و هر یک از ابعاد دیگر روابط انسان بروز کرد، چه باید کرد؟ در هنگام تراحم میان هر یک از راه های هدایت چه تدبیری باید نمود؟ این ها سؤالاتی است که خداوند، از طریق قرآن به آن ها پاسخ می دهد. بر این اساس می توان هدف اصلی قرآن را "هدایت" شمرد و ابعاد مختلف آن را در رابطه با موضوع هدایت انسان تحلیل کرد. جایگاه اهداف جزئی تر همچون ذکر، انذار، موعظه، شفاء، رحمت، تدبّر، تفکّر، خشیت، تقوی، تفصیل، تبیین، فصل خصومت ها و حکومت، تصدیق و تصحیح کتب آسمانی، آماده سازی مردم برای قیام به قسط، اتمام حجت بر مخالفان و معاندان، جهاد عملی و فرهنگی با کافران، دعوت به توحید، بشارت مؤمنان، پیروزی بر دیگر ادیان و... در راستای نقش هدایتی هر یک از آن ها در یکی از ابعاد چهار گانه در روابط انسان تحلیل می شود. از بررسی و تفسیر آیات به دست می آید که ابعاد تأثیر گذاری قرآن شامل فرد و اجتماع می باشد. تأثیر فردی قرآن هدایت الهی انسان است و تأثیر اجتماعی آن، برپایی یک نظام عادلانه بر اساس قوانین الهی در آن جامعه می باشد. امام خمینی (ره) در این باره می فرماید: «هدف از ارسال رسل و کتب آسمانی تربیت نفوس انسان ها و کسب معرفت الله است. قرآن کریم می تواند انسان ها را از حسیّض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت و از مجاورت شیطان به موافقت ملکوتین، بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه ی لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است برساند».^۱

بخش دوم: بررسی اهداف قرآن در بعد بینشی

بند اول: رهایی از غفلت و به یادآوری فراموش شده ها

انسان برای رسیدن به کمال واقعی خویش باید راه صحیح را برگزیند و برای گزینش باید توجه به ویژگی راه های مختلف و سود و زیان هر یک داشته باشد، ولی گاه انسان در اثر سرکشی غرایز تا حدیک حیوان تنزل می کند و از توجه به راه های مختلف غافل می شود و همین غفلت ریشه ی بسیاری از گمراهی ها و انحرافات می شود. قرآن آمده تا انسان را از غفلت و بی خبری نجات دهد. قرآن مجید بر این باور است که انسان ها امور مختلفی را فراموش کرده اند؛ خداوند متعال و نعمت هایش، پیمان و میثاق خداوند، معارف و احکامی که از سوی خدا در اختیارشان قرار گرفته است و غیره، اموری است که انسان در طول زندگی خویش آنها را فراموش می کند و ضرورت دارد که آنها را برایش یادآوری کنند. به همین خاطر است که قرآن یکی از اهداف خود را نجات دادن انسان از غفلت و یادآوری آنچه فراموش شده است، می داند: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

۱ - سید روح الله موسوی خمینی، آداب الصلاه، چاپ ششم، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۶، ص ۱۸۴.

لِحَافِظُونَهُ^۱.**بند دوم: ارائه ی بینش های صحیح و لازم و دلایل روشن بر آنها:**

انسان ها در شناخت خدا و جهان دیگر دچار برداشت های نادرستی شده اند و در بسیاری از موارد شناخت صحیحی از جهان، خود و خدا ندارند، چنان که در موارد بسیاری نمی توانند شناخت های لازم را به دست آورند. قرآن مجید می فرماید: ما قرآن را فرو فرستادیم تا همه ی شناخت های صحیح و لازم برای هدایت انسان به کمال واقعی اش را در اختیارش قرار دهیم. از طرف دیگر، ذکر دلایل روشن و قطعی بر بینش های صحیح و ضروری، یکی دیگر از اهداف قرآن است. انسان برای پیمودن مسیر صحیح کمال نیازمند آن است که راه درست و صحیحی را که به کمال واقعی او منتهی می شود به او نشان دهند و بر صحیح بودن آن راه دلیل روشن و قطعی داشته باشد و قرآن کریم هم راه راستین تکامل را نشان می دهد و هم با پشتوانه ی دلایل روشن و یقین آور، استواری آن را تضمین می کند: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲.

بند سوم: تبیین مسائل اختلافی و ارائه ی معیار تشخیص حق و باطل

با آنکه بسیاری از حقایق از طریق فطرت و عقل و وحی در اختیار انسان قرار گرفته است، ولی وسوسه های شیطان به شکل های گوناگون، زمینه ی مشتبه کردن حق و ایجاد اختلاف حتی در حقایق روشن را فراهم می سازد. قرآن، برای زدودن زنگار وسوسه های شیطانی از چهره ی حقیقت نازل شده است و علاوه بر آنکه خود به بیان حقایق مورد اختلاف می پردازد، میزان و معیار تشخیص حق و باطل را بیان می کند، از آن جاست که تبیین مسائل اختلافی و ارائه ی معیار حق و باطل در این گونه مسائل یکی از اهداف قرآن است: «وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۳.

بند چهارم: دعوت به تفکر و تدبّر و تعقل در آیات قرآن

تدبّر و دقّت در آیات قرآن، در فهم آن نقش به سزایی دارد و در روایات هم بر آن تأکید فراوان شده است. قرآن کریم از تفکر بسیار ستایش کرده و خود از طریق بیان و توضیح آیات، با زدن مثال ها و توصیف های گوناگون، با گزارش کردن داستان ها با بهترین بیان، سعی بر آن دارد که انسان را به فکر کردن وادارد تا با اندیشیدن درباره ی زندگی دنیا و آخرت، مسیر تکامل خود را

۱ - حجر، ۹. رک به: انعام، ۹۰ و ص، ۱ و دهر، ۲۹.

۲ - نحل، ۸۹. رک به: بقره، ۱۸۵ و نساء، ۱۷۴ و آل عمران، ۱۳۸ و طلاق، ۱۱ و بینه، ۱.

۳ - نحل، ۶۴.

تشخیص دهد. قرآن در خصوص اینکه هدف نزولش تفکر و اندیشیدن است، می فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۱.

بند پنجم: آگاهی از یگانگی خدا

انسان تا به مرحله ی توحید در الوهیت نرسد و معتقد به آن نشود که جز خداوند متعال موجود دیگری شایسته ی پرستش نیست، اهل نجات نخواهد بود و به همین دلیل همه ی پیامبران مردم را دعوت به توحید در الوهیت می کردند. قرآن مجید نیز که هدف اصلی اش رساندن مردم به آستانه ی نجات و سعادت ابدی است، یکی از اهداف نزول خود را آگاه ساختن مردم از توحید در الوهیت قرار داده است و می فرماید: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۲. رسالت قرآن و رسالت پیامبر در تفهیم قرآن این است که به مردم بفهماند در جمیع عوالم وجود، غیر از ذات اقدس الهی، ذاتی نیست و غیر از اسماء و صفات او اسمی و صفتی نیست و غیر از فعل او فعلی نیست؛ یعنی تمام عالم هستی دارای ذات و وجود واحد استقلالی مختص به اوست و علم و قدرت و حیات و فعل و عمل که از آثار اوست مختص به اوست و همه ی عوالم از موجودات و مخلوقات، وجودشان ظلی و تبعی آن ذات است. منطقی، گفتار، ارائه ی طریق و رسالت قرآن، راه یابی به سوی این درجه از خلوص توحید است و نه تنها آیاتی که فقط درباره ی کلمه ی توحید و انحصار آن در وجود و ذات و اسم و فعل اوست، بلکه همه ی آیات این منظور را می رساند. از مجموع آنچه که در بُعد بینشی ذکر شده می توان چنین نتیجه گرفت که قرآن در درجه ی اول سعی بر آن دارد که انسان را از غفلت و بی خبری نجات دهد؛ سپس امور فراموش شده را به خاطرش آورد. در مرحله ی بعد زمینه ی به کارگیری عقل و آمادگی برای فهم حقایق را فراهم می آورد و در گام بعد بینش های ضروری و صحیح را در اختیار او قرار می دهد و انسان را تا مرحله ی توحید در الوهیت که سعادت وی در گرو اعتقاد به آن است پیش می برد.

بخش سوم: تاثیر نفوذ قرآن در راستای تقویت ایمان مومنان به عنوان رمز تقرب به خدا

هدف وحی آسمانی، تربیت و شکوفایی فطرت انسان است. پس صاحبان فطرت سالم از آن بهره مند می شوند و از شنیدن صدای توحید، اشک شوق می ریزند و تبه کاران فطرت برگشته، از نوای

۱ - ص، ۲۹. رک به: نحل، ۴۴ و زخرف، ۳ و انعام، ۶۵.

۲ - ابراهیم، ۵۲.

۳ - سید محمد حسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، جلد ۳، مشهد: نشر علامه طباطبائی، ۱۴۱۶ ه.ق، ص ۲۱.

الهی محروم می شوند. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند». در این آیه ی شریفه، یکی از نشانه های مؤمنین را این گونه بیان می کند که تلاوت قرآن، باعث افزایش ایمان آن ها می شود. در این آیه چند نکته که مربوط به تلاوت قرآن است، مطرح شده است: «ترسیدن و تکان خوردن دل، هنگام ذکر خدا و دیگری، زیاد شدن ایمان در اثر استماع آیات خدا و همچنین توکل. این ها از صفات قلب است و بین آن ها هم ترتیب لحاظ شده است. چون نور ایمان به تدریج در دل تابیده می شود و هم چنان رو به زیادی می گذارد تا به حد تمام رسیده و حقیقتش کامل شود. مرتبه ی اول آن که همان تأثیر قلب است عبارت است از وجل و ترس و تکان خوردن دل هنگام ذکر خدا و قسمت اول آیه اشاره به این مطلب است و این ایمان هم چنان رو به انبساط نهاده و شروع به ریشه دواندن در دل می کند و در اثر سیر در آیات خدای تعالی و همچنین آیاتی که انسان را به سوی معارف حق رهبری می کند، در دل شاخ و برگ می زند، به طوری که هر قدر مؤمن بیشتر در آن آیات سیر و تأمل کند، ایمانش قوی تر و زیادتر می گردد تا آن جا که به مرحله ی یقین برسد. جمله ی "إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا" اشاره به آن است. در نهایت وقتی ایمان انسان زیاد شد و به حد کمال رسید که مقام پروردگار و موقعیت خود را شناخت، بر او توکل می کند.» ممکن است این سؤال پیش آید که متعلق ترس مؤمنان چیست؟ موارد زیر را می توان ذکر کرد:

- ۱- دل‌های ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت الهی می ترسد.
- ۲- از تقصیر اعمال خود و کوتاهی در انجام وظایف، ترس بر قلب ایشان عارض می شود.
- ۳- مراد این است که مؤمنان از خدا ترسیده و از معصیت اوامر الهی، اجتناب می کنند.
- ۴- زمانی که نزد آن ها از عقوبت گناهان و از عدل الهی و وعده های خداوند (در مورد بهشت و دوزخ) سخن به میان آید آن ها دچار ترس می شوند.
- ۵- سزاوار است هنگامی که مؤمن به یاد گناهان بزرگ خود افتد، از ترک اوامر الهی و ارتکاب گناهان، قلبش بترسد و نفسش با شدت حزن مضطرب گردد.^۳

۱ - انفال، ۲.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۱.

۳ - حسین بن احمد حسینی، تفسیر اثنا عشری، ج ۴، ص ۲۹۰ (اقتباس و تلخیص).

در مورد صفت دوم آنان، "إِذَا تَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا"، - و هر گاه تلاوت شود بر ایشان آیات قرآن، هنگام تلاوت و شنیدن آیات قرآن ایمانشان افزایش پیدا می‌کند - چند نکته اشاره می‌شود.

۱- بصیرت و یقین آن‌ها افزوده می‌شود و این بصیرت با تصدیق همراه می‌گردد؛ زیرا با توجه به آیات فراوان، در نفس انسان اطمینان و یقین، رسوخ پیدا می‌کند.

۲- به جهت عمل به مقتضای آن آیات، ایمانشان افزوده می‌شود و این گفته‌ی کسانی است که قائل به ازدیاد ایمان به کثرت طاعات و نقص معاصی هستند، زیرا عمل را داخل ایمان می‌دانند.

۳- به برکت تلاوت، نور یقین در باطن ایشان ظاهر و اثر طاعت در ظاهر آنها هویدا می‌شود.

۴- ایمان حقیقی، نوری است که به قدر وسعت روزنه دل، در او می‌تابد، هر قدر روزنه قلب وسعت بیشتری داشته باشد، نور ایمان بیشتر در آن می‌افتد، پس در انوار قرآن، غرق می‌شوند.^۱

۵- چون معرفت به قدرت و حکمت خداوند، مولود مشاهده‌ی آثار اوست، هر چه آدمی از آثار قدرت و آیات و نشانه‌های وحدت بیشتر بیابد، معرفت و عقلش بیشتر می‌شود.^۲

بخش چهارم: تمسک به قرآن با هدف خروج از ظلمات به سوی نور

یکی از اهداف نزول قرآن این است که انسان‌ها را از ظلمت به سوی نور هدایت کند. این جنبه از جنبه‌های تأثیر گذاری قرآن بسیار مهم است، به طوری که بعضی از دانشمندان علوم قرآنی، هدف از نزول قرآن را منحصر در این بعد می‌دانند.^۳ حتی اگر هدف از نزول قرآن منحصر در این بعد نباشد، اما خود این امر به تنهایی رسالت بسیار مهمی است. قرآن آمده تا انسان را از ظلمت‌های فراوانی که در مسیر زندگیش است، رهایی بخشد و او را به یک مبداء رهنمون سازد. جمع آوردن واژه‌ی ظلمات هم به این مطلب اشاره دارد که برای رسیدن به خدای یکتا موانع زیادی وجود دارد که هر کدام یک ظلمت است، رسالت قرآن این است که بتواند انسان را در پیمودن این مسیر یاری دهد. در خود قرآن به این رسالت مهم در چند مورد اشاره شده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ الدُّنْيَا أُولَٰئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّنَاتٍ لَّا تَجْفَرُونَ فِيهَا بِرِّيقٌ وَلَا تَجْأَبُونَ فِيهَا أَبْقَارٌ يَغُرُّونَ فِيهَا غُرًّا مَّكُونًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۲۵). «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ الدُّنْيَا أُولَٰئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّنَاتٍ لَّا تَجْفَرُونَ فِيهَا بِرِّيقٌ وَلَا تَجْأَبُونَ فِيهَا أَبْقَارٌ يَغُرُّونَ فِيهَا غُرًّا مَّكُونًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۲۵). «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ الدُّنْيَا أُولَٰئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّنَاتٍ لَّا تَجْفَرُونَ فِيهَا بِرِّيقٌ وَلَا تَجْأَبُونَ فِيهَا أَبْقَارٌ يَغُرُّونَ فِيهَا غُرًّا مَّكُونًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۲۵). «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ الدُّنْيَا أُولَٰئِكَ هُمُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْوَّنَاتٍ لَّا تَجْفَرُونَ فِيهَا بِرِّيقٌ وَلَا تَجْأَبُونَ فِيهَا أَبْقَارٌ يَغُرُّونَ فِيهَا غُرًّا مَّكُونًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۲۵).

۱ - حسین بن احمد حسینی، همان، ص ۲۹۱ و ۲۹۲. (تلخیص)

۲ - فخر رازی، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱۵، ص ۴۵۱.

۳ - ر.ک. محمد باقر حکیم، علوم قرآن، بی‌جا: مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۸، ص ۴۷ تا ۶۳.

سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده^۱. در این آیه به صورت مشخص بیان می کند که ما قرآن را برای این فرستادیم که مردم را از ظلمات به سوی نور هدایت کند، البته توسط خود خداوند و با وساطت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم^۲.

در آیه ی مذکور دو نکته قابل ذکر است؛ «یکی اینکه "ظلمات" به صورت جمع ولی "نور" به صورت مفرد آمده است، اشاره به اینکه راه های باطل و ادیان غیر حق زیادند، ولی راه درست بیش از یکی نیست، همان گونه که گفته می شود نزدیک ترین راه میان دو نقطه، همان خط مستقیم است و خطوط کج بسیارند. نکته دوم اینکه در این آیه "نور" به راه خدا تفسیر شده و خدا با دو صفت "عزیز" و "حمید" یاد شده است که اولی به معنای قدرتمند و حاکم و دومی به معنای ستوده و قابل ستایش است و شاید آوردن این دو صفت برای آن باشد که نزول قرآن نشانه ای از قدرت خدا و ناشی از صفت عزیز است و تأثیر قرآن در سوق دادن مردم از تاریکی ها به سوی نور نشانه ای از رحمت خداست که باید در برابر آن مردم خدا را ستایش کنند و لذا صفت حمید را آورده است^۳. پیامبر، به وسیله ی قرآن، اولاً مردم را از ظلمت شرک و کفر به نور ایمان هدایت می کند، سپس از ظلمت جهل به سوی نور یقین، هدایت کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موظف است به وسیله ی قرآن این کار را انجام دهد. تعبیر "لتخرج" در آیه ی نخست در واقع به چند نکته اشاره می کند:

۱- نخست اینکه قرآن مجید گر چه کتاب هدایت و نجات بشر است، ولی نیاز به مجری دارد، باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیله آن گمگشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند، بنابراین حتی قرآن هم با آن عظمت، بدون وجود رهبر و راهنما و مجری، حل همه مشکلات را در پی نخواهد داشت.

۲- دیگر اینکه تعبیر به خارج ساختن، در واقع دلیل بر حرکت دادن توأم با دگرگونی و تحوّل است، گویی مردم بی ایمان در یک محیط بسته و تاریک قرار دارند و پیامبر و رهبر دست آنها را می گیرد و به محیط وسیعتر و روشن وارد می سازد.

۱ - ابراهیم، ۱.

۲ - ر.ک: طلاق، ۱۱، حدید، ۹ و مائده، ۱۶.

۳ - ابن عجبیه احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، قاهره: نشر دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹، ص ۴۲.

۴ - سید بن قطب، تفسیر فی ظلال، ج ۴، ص ۲۰۸۵.

۳- آغاز سوره ای که آیه در ابتدای آن آمده است، با مساله هدایت "مردم" از ظلمات به نور شروع شده و پایان آن هم با مساله ابلاغ و انداز "مردم" ختم گردیده است و این نشان می دهد که هدف اصلی، در هر حال خود مردم و سرنوشت آنها و هدایت آنهاست و در واقع ارسال پیامبران و نزول کتب آسمانی نیز همه برای وصول به همین هدف است. این مباحث مطرح شد، برای این که ممکن است این شبهه به وجود بیاید که شما می گوئید قرآن آمده است که مردم را هدایت کند، چرا در آیه ی مذکور، با آوردن عبارت "لتخرج" خطاب را متوجه پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نموده است.

در این آیه و چند آیه ی دیگر اخراج از ظلمات به سوی نور را هدف قرآن بیان کرده است؛ اما در جای دیگر این رسالت را به خداوند متعال نسبت می دهد و می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، چگونه بین این آیه و آیات دیگر جمع می شود؟ در پاسخ باید گفت: اصل این کار را خدای یکتا انجام می دهد؛ ولی برای عملی کردن آن نیاز به وسایطی است که این هدف محقق شود، اصلاً هدف از ارسال رسل و انزال کتب، همین امر است؛ زیرا نه تنها در مورد قرآن و رسول اکرم این مسئله مطرح شده، بلکه در مورد حضرت موسی علیه السلام، هم این امر آمده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، بنابراین این عمل، تنها کار خداست، رسول و کتاب وسیله ی این امر هستند. آن چیزی که این مطلب را تأیید می کند، این است که حتی در آیاتی که مربوط به قرآن است قید "بإذن ربهم" به کار رفته است. خروج از ظلمات به سوی نور و از طریق قرآن، باید به اذن خدا صورت بگیرد. حال این که منظور از این اذن چیست، نظرات متفاوتی ارائه شده است. تو مردم را با اذن پروردگارشان به سوی نور خارج می سازی، تا این که اطاعت آنها از تو، اطاعت خدا شود و شرک به خدا نشود، یا مقصود این است که در خروج آنها به سوی نور اذن پروردگار است که در این صورت خارج ساختن تو موافق اذن خدا و مسبب از آن است. بعضی دیگر گفته اند: «هر جا که اخراج از ظلمات به سوی نور به غیر خدای تعالی نسبت داده شود، مثلاً بگوئیم پیغمبر خدا و

۱ - ناصر مکارم شیرازی، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۷، قم: مدرسه ی امام علی بن ابیطالب، ۱۴۲۱، ص ۴۵۳.

۲ - بقره، ۲۵۷.

۳ - ابراهیم، ۵.

۴ - سلطان محمد گنابادی، بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۲، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸،

یا کتاب خدا مردم را به اذن خدا، از ظلمت ها به سوی نور بیرون می آورد، در این گونه موارد اذن خدای تعالی به معنای رضای او خواهد بود، نظیر این آیه که ابتدای بحث آمد و در این آیه اخراج مردم از ظلمات به سوی نور را به اذن پروردگارشان مقید کرد تا با این وسیله توهم استقلال انبیا را در هدایت و بیرون بردن به سوی نور باطل و نفی نماید و بفهماند که سبب حقیقی این هدایت خدای سبحان است و اگر در آیه ی: "وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ"، اخراج را مقید به اذن خدا نکرده برای این بود که امر "خارج کن" خود مشتمل بر معنای اذن است و حاجتی به آوردن اذن نیست. پس هر جا که اخراج به رسول خدا و به کتاب خدا منسوب شود، اذن خدا در آنجا به معنای رضای خدا است و هر جا که به خود خدا منسوب شود، معنای اخراج به اذن او، اخراج به علم او خواهد بود، چون کلمه "اذن" به معنای "علم" نیز می آید، گفته می شود "فلان اذن به" یعنی فلانی علم پیدا کرد به فلان جریان و آیه ی شریفه زیر از همین باب است: "وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ".^۲

بخش پنجم: نگاهی به اهم مواردی که باعث عدم تاثیر و بهره مندی از قرآن می شود

بند اول: گناه

برای ادراک معانی قرآن، موانع و عوامل بازدارنده ای وجود دارد؛ چون دل در مقام درک حقایق اشیاء، از آن جهت که صورت ها در آن نقش می بندد همانند آینه است و همان گونه که حجاب ها در آینه برخی داخلی اند، مانند پلیدی طبع و ذات خود آینه و وجود زنگار، و برخی خارجی اند، مانند حجاب و مانع و برابر قرار نگرفتن صورت دلخواه در مقابل آن، همچنین است پوشیدگی دل از فهم و ادراک که برخی از درون و برخی از برون است؛ اما حجاب داخلی بعضی ها عدمی، یعنی از جهت نارسایی ها و کاستی هاست، مانند کودکی و جهل بسیط (نداشتن دانش و آگاهی به نداشتن آن است که مرتبه بعدی آن جهل مرکب است که نادان، علم به نادانی خود ندارد، یعنی گمان می کند که داناست) و بعضی دیگر وجودی است، مانند گناهان و خویهای زشت؛ پس آن که اصرار بر گناه دارد و یا دارای خوی های زشت است، عظمت و بزرگی حق از آن که بر او تجلی و جلوه نماید، ابا دارد. هر گاه که شهوات و خواست های درونی بیشتر باشد، معانی قرآن پوشیده تر است؛ زیرا برای هر یک از اعمال نیک و بد در عالم ملکوت، صورتی وجود دارد که با

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۹۹.

آن عمل متناسب است. همچنین در نفس هم صورتی از آن عمل حاصل می‌شود که به واسطه‌ی آن در باطن نورانیت حاصل می‌شود و قلب مطهر و منور می‌گردد و یا در باطن ظلمت و پلیدی حاصل می‌شود و در این صورت قلب چون آینه‌ی زنگار زده و چرکین می‌گردد که معارف الهی و حقایق غیبی در آن منعکس نمی‌شود. در این صورت قلب کم کم تحت سلطه‌ی شیطان قرار می‌گیرد و در این حال گوش و چشم و سایر قوا هم به تصرف او در می‌آید. گوش، از مواعظ الهی بسته می‌شود؛ چشم، آیات روشن الهی را نمی‌بیند و دل تفقه در دین نمی‌کند و از تفکر در آیات و صفات محروم می‌گردد، چنان که حق تعالی می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». نظر آنان به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از عبرت گرفتن و تدبّر خالی است و قلوب آن‌ها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکّر بی‌بهره است؛ بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف، حالت غفلت و استکبار آنان روز افزون شود؛ پس از حیوان پست تر و گمراه‌ترند.^۲

قرآن نیز به تأثیر منفی گناه بر قلب انسان و از بین بردن نورانیت آن، اشاره می‌کند: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالُوا سَاطِرُ الْأَوَّلِينَ كُلًّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ چون آیات ما بر او خوانده شود گوید [اینها] افسانه‌های پیشینیان است. نه چنین است بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.^۳ قرآن در این جا، واژه‌ی "رین" را به کار برده است که برای آن سه معنا ارائه شده است: یک، زنگاری که روی اشیای قیمتی می‌نشیند؛ دیگر زنگاری که روی فلزات می‌نشیند و دلیل بر پوسیدگی آن است و سوم هر چیزی که سلطه بر شیئی دیگر پیدا می‌کند. لذا این واژه را در غلبه‌ی شراب بر عقل و مرگ بر انسان‌های زنده و خواب بر چشمان به کار می‌برند؛^۴ همه این معانی در یک مفهوم جمع است و آن زنگارهایی است که بر اشیاء غلبه می‌کند، سپس به هرگونه غلبه‌ی شیئی بر شیئی دیگر اطلاق شده است. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که گناه، صفای

۱ - اعراف، ۱۷۹.

۲ - سید روح الله موسوی خمینی، آداب الصلوه، ص ۲۰۱ و عبدالله جوادی آملی، قرآن حکیم از منظر امام رضا علیه السلام، ص ۹۷ و صدر الدین شیرازی، ترجمه‌ی مفاتیح الغیب، ص ۲۱۸.

۳ - مطففین، ۱۴ و ۱۳.

۴ - فخر الدین ابو عبدالله محمد بن عمر، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، جلد ۳۱، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰، ص ۹۴ و سید محمود آلوسی، تفسیر روح المعانی، جلد ۳۰، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵، ص ۷۲.

قلب را می گیرد، به گونه ای که حقایق در این آینه ی الهی منعکس نمی شود، بعضی از مفسرین از این آیه چند نکته استفاده کرده اند: اولاً اعمال بد، نقش هایی در نفس ایجاد می کند، ثانیاً این نقش ها و صورت ها مانع از ادراک حق می شود و ثالثاً روح آدمی به حسب طبیعت نخستینش دارای صفا و جلایی است که حقیقت را چنان که هست درک می کند و میان حق و باطل جدایی می افکند و تقوا را از فجور و بی تقوایی تشخیص می دهد، همان گونه که در آیات سوره ی شمس آمده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد».^۲

بند دوم: استکبار

حالات "استکبار" و "تکبر" از انسان به این است که خود را بزرگ شمرده و در موضعی قرار دهد که لایق آن نیست و از همین جهت جزء رذائل اخلاقی شمرده شده است؛ اما همین کلمه گاهی بر بزرگی خدای سبحان اطلاق می شود و با اینکه کبریای او به حق است و او هم کبیر و متعال است و هم متکبر، ولی مستکبر بر او اطلاق نمی شود و شاید از نظر لفظ اطلاقش صحیح نباشد، زیرا استکبار به معنای طلب بزرگی است و لازمه طلب کردن نداشتن است و خلاصه کسی استکبار می کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگتر بداند و این مذموم است و اما تکبر به معنای ظهور با کبریاء است، چه اینکه متکبر، فی نفسه دارای آن باشد، مانند خدای سبحان که در این صورت تکبرش، حق است و چه نداشته باشد و صرفاً از راه غرور، مدعی آن شود که تکبرش، تکبر باطل و مذموم است، مانند تکبر غیر خدا. از اینجا معلوم شد که استکبار همیشه مذموم است؛ ولی تکبر در هر جا که اطلاق شود مذموم نیست، بلکه در غیر خدا و در موضعی که انسان لایق آن نیست، مذموم است؛ چرا که تکبر در مقابل متکبر، ممدوح است و این استکبار، یا استکبار شخص نسبت به مخلوق است و یا استکبار نسبت به خالق. استکبار به مخلوق از این حیث مذموم است که او و آن کس که وی بر او استکبار می کند هر دو در فقر و احتیاج مساویند و هیچ یک از آن دو مالک نفع و ضرر خویش نیستند؛ پس استکبار یکی بر دیگری، بیرون شدن از حد خویش و تجاوز از خویش است و این خود ظلم و طغیان است.

استکبار مخلوق به خالق از این جهت مذموم است که جز با فرض غنای ذاتی تحقق نمی پذیرد و چنین فرضی، غفلت ورزیدن از مقام پروردگار است؛ زیرا نسبت میان عبد و پروردگارش نسبت

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۴.

ذلت و عزت و فقر و غنا است و مادامی که آدمی غافل از این نسبت نباشد، هرگز استکبار بر خدای خود را تعقل هم نمی‌کند تا چه رسد به اینکه آن را باور نماید؛ زیرا انسان افتاده در برابر خداوند بزرگ و متعال همواره خود را ذلیل و او را کبیر می‌بیند و دیگر ممکن نیست برای نفس خود کبریایی و عزتی احساس کند، مگر اینکه دچار غفلت و بی‌خودی شود و وقتی کبریاء و علو مخصوص خدای تعالی شد ادعای آن برای خود نوعی یاغی‌گری در برابر پروردگار و غضب مقام او و استکبار بر او است و این همان استکبار به حسب ذات است و دنبال آن استکبار به حسب عمل است به اینکه امر او را اطاعت نکند و از نهی او منهی نشود. چنین کسی مادامی که برای خود در قبال اراده الهی، اراده‌ای مستقل و مغایر اراده خدا قائل نباشد، هرگز به خود اجازه مخالفت امر و نهی او را نمی‌دهد. کلمه‌ی استکبار و مشتقات آن چهل بار در قرآن مجید آمده است. مذمت و ناپسندی استکبار و مستکبر را همین بس که اولین کسی که خود را مستکبر معرفی نمود، ابلیس بود. گواه بر این معنی آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی بقره است که در این باره می‌فرماید: «... إِنْ أَرَادْتَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (کلیه فرشتگان به حضرت آدم علیه السلام سجده کردند) جز ابلیس که ابا کرد و تکبر و استکبار ورزید (و به همین علت) از کافران بشمار رفت. تردیدی نیست در اینکه افرادی که پیرو این سنت سیئه بوده و باشند اگر بدون توبه مقبول بمیرند با ابلیس محشور و معذب خواهند شد. در سوره‌ی نوح، آورده شده است: «من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیمارزی انگشتانشان را در گوشه‌هایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند». همچنین در سوره‌ی منافقین، آمده است: «و چون بدیشان گفته شود بیاید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را بر می‌گردانند و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند».^۳

بند سوم: کفر

یکی دیگر از موانع بهره‌مندی از قرآن، کفر معرفی شده است. قرآن می‌فرماید: گوش کفار بسته بوده و نوعی سنگینی در آن است و قرآن برای آن‌ها نا مفهوم و بیگانه است، "الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًّى؛ کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشه‌هایشان سنگینی است و قرآن

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۵۴. (تلخیص و اقتباس)

۲ - نوح، ۷.

۳ - منافقین، ۵.

برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند." انسان در صورتی می‌تواند از قرآن بهره‌مند شود که در زمره‌ی مؤمنین قرار بگیرد و گرنه شخصی که کافر است هیچ بهره‌ای از قرآن نخواهد داشت؛ بلکه دائماً در خلاف جهت قرآن است و همین باعث سقوط و عذاب او خواهد بود؛ زیرا رسیدن به کمال و آرمیدن در مقام قرب، محصول ایمان و عمل صالح است و ایمان و عمل صالح نیز، نتیجه‌ی درک معارف الهی است و مرکز درک انسان نیز قلب و حقیقت او خواهد بود و قلب کافر به خاطر کفری که دارد از هیچ نوع لطافتی برخوردار نبوده و در برابر احکام الهی و دستورات او کمترین نرمش و انعطافی نشان نمی‌دهد. به همین خاطر است که قلب کافر، به سنگ‌خارا و یا سخت‌تر از آن تشبیه شده است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛ سپس دل‌های شما بعد از این [واقعۀ] سخت‌گردید همانند سنگ یا سخت‌تر از آن». با توجه به این امور معلوم است که کفار در حال کفر قادر بر درک حقایق قرآنی نیستند تا رستگار شوند؛ پس اول باید به خدا و رسول او ایمان بیاورند و سپس از قرآن بهره‌مند شوند. از طرف دیگر، کفار که منکر خداوند هستند چگونه می‌توانند رسالت فرستاده‌ی او و کتاب الهی را که منسوب به اوست باور داشته باشند! در آیات قرآن به این امر - موضع‌گیری کفار - اشاره شده است. برای نمونه قرآن می‌فرماید: «کافران گفتند که ما هرگز به این قرآن ایمان نمی‌آوریم». کفر موجب تکذیب آیات و معارف الهی می‌شود و تکذیب حقایق قرآنی، نپذیرفتن و تسلیم نشدن در برابر آن را به دنبال دارد؛ «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ»^۱ و همچنین کفر سبب می‌شود که نه تنها از بیانات قرآنی پند نگیرند؛ بلکه با شنیدن قرآن بر نفرتشان نسبت به قرآن و معارف حقیقی آن افزوده می‌شود، «لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ و به راستی ما در این قرآن [حقایق را] گونه‌گون بیان کردیم تا پند گیرند و [الی] آنان را جز نفرت نمی‌افزاید». به همین دلیل است که با شنیدن آیات به مجادله می‌پردازد تا موضع‌گیری خویش را در برابر حقایق قرآنی، حق جلوه دهد، «لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا

۱ - فصلت، ۴۴.

۲ - بقره، ۷۴.

۳ - سباء، ۳۱.

۴ - انشقاق، ۲۰ و ۲۱.

۵ - اسراء، ۴۱.

الْقُرْآنَ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا». طبعی است که چنین انسانی دوست ندارد که آیه یا سوره ای بر مسلمانان از سوی خدا نازل شود، «ما يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ؛ نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید». یکی از علّت هایی که باعث مقاومت کفار در مقابل قرآن است حجاب ها و موانعی است که بین آنان و قرآن قرار دارد: «إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا». از اینکه "حجاب" را به وصف "مستور" توصیف نموده، می رساند که حجاب مزبور حجابی است که به چشم نمی آید، به خلاف سایر حجاب های معمولی که با آن چیزی را از چیز دیگر پنهان می کنند و معلوم می شود که این حجاب، حجاب معنوی است که خداوند میان رسولش صلی الله علیه و آله (از این جهت که خواننده قرآن و حامل آن است) و میان مشرکین (که ایمان به روز جزا ندارند) افکنده و او را از ایشان پنهان می نموده و در نتیجه نمی توانستند حقیقت آنچه که از معارف قرآن نزد وی است بفهمند و بدان ایمان آورند و یا اذعان کنند که او به راستی فرستاده خداست که به حقّ به سوی ایشان فرستاده شده و از همین جهت وقتی اسم خدای یگانه را می آورد از او اعراض می کنند. اگر مشرکین را چنین وصف کرده که "لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ"، جهتش این است که انکارشان نسبت به آخرت جایی برای ایمان به خدای یگانه و رسالت پیغمبران باقی نمی گذارد. کفر به معاد مستلزم کفر به همه اصول دین است و معنای آیه ی شریفه این است که وقتی تو قرآن می خوانی و بر آنان تلاوت می کنی، ما میان تو و میان مشرکین که به آخرت ایمان ندارند، حجابی معنوی می افکنیم که از فهم آن محجوب می شوند و دیگر نمی توانند اسم خدای یگانه را بشنوند و تو را به رسالت حقّ بشناسند و به معاد ایمان آورده به حقیقت آن پی برند. این آیه ی شریفه را به دو نحو می توان تفسیر کرد؛ «یکی آنکه این کفار نظر به قساوت قلبشان و خبائث باطنی آنها این قرآن را حمل به سحر می کنند و پیامبر را کذاب و ساحر می شمارند که آن قساوت قلب آنها و خبائث آنها، میان پیامبر و آنها حجاب می شود و درک نمی کنند. این حجاب همان طبع است که

۱ - کهف، ۵۴.

۲ - بقره، ۱۰۵.

۳ - اسراء، ۴۵.

۴ - اسراء، ۴۵.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۳. (تلخیص و اقتباس)

مانع از این است که کفار لطایف قرآنی را درک کنند.

دیگر آنکه شرط هدایت دو چیز است: فاعلیت فاعل و قابلیت قابل باید تام باشد و این ها (کفار) قابلیت ندارند. لذا قرآن اسباب ضلالت آنها می‌شود، عکس هدایت؛ «لِجَنَاحِهِ مَعِیَ»؛ «نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا». در مورد این حجاب در سوره ی بقره سخن به میان آمده است و آن حجاب این است که خداوند بر دل های آنها و بر شنوایی ایشان مهر نهاده است و همچنین پرده ای بر چشمانشان افکنده است که نمی توانند حقایق را ببینند و معارف قرآن در قلب آن ها فرو نمی رود. یعنی همه ی راه های درک آن ها بسته شده است، مرحله ی اول آن به دست خودشان صورت گرفت است و مرحله ی نهایی آن عذابی است که از طرف خداوند بر آن ها نازل شده است.

بند چهارم: عدم تدبّر و تعقّل

درخصوص عدم تدبّر و تعقّل بدیهی است که در صورت نبود و فقدان این دو فاکتور مهم و اساسی، تلاوت قرآن، آن آثار و نتایج را به دنبال نخواهد داشت. مطلبی که در این جا به طور مختصر بیان می‌شود، این است که آن چه انسان را از تدبّر در قرآن باز می‌دارد و انسان را از قرآن گریزان و از فهم آن جلوگیری می‌کند، رجس و پلیدی است؛ هر چند شاید فرد آلوده به ظاهر در قرآن بیندیشد یا آن را بشنود و به آن گوش دهد، ولی از آن بهره ای نمی‌برد و هر کس به اندازه ی ابتلایش به این رجس، از درک آن محروم است. در قرآن کریم نیز از این رجس و پلیدی که مانع تفکر در قرآن است، سخن به میان آمده و آن را قفل قلب نامیده است: «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»، از ظاهر این آیه برمی‌آید که تدبّر کننده در قرآن، همان قلب مجرد است و نیز قلب، دارای دری است که گاهی باز و گاهی بسته می‌شود و همچنین قلب دارای قفل ویژه ای است که با آن بسته می‌شود و کفر و نفاق و امثال این ها، قفل های قلب هستند که انسان را از تدبّر در قرآن باز می‌دارند. در مقابل ایمان و خلوص و سایر اوصاف کمالی، کلید های قلبند که آن را باز کرده، زمینه های تدبّر در قرآن را فراهم می‌آورند؛ البته به این شرط که پرده ی گناه که قفل قلب است، وجود نداشته باشد. این که گناه مانع تدبّر در قرآن می‌شود، بدان معنی است که هنگامی که گنهکار رو به سمت باطل داشته و به آن مشتاق شود، به سمت تدبّر و اندیشه در قرآن

۱ - سید عبد الحسین طیب، تفسیر اطیب البیان، ج ۸، ص ۲۶۲ و فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۳۵۰.

۲ - اسراء، ۸۴

۳ - محمد، ۲۴.

تمایل ندارد، همان قرآنی که مردم را به راه مستقیم هدایت می کند. شاید به این جهت است که بعضی از گناهکاران انگشتان خود را در گوش قرار داده، لباس خود را بر سر می کشند تا صدای دعوت پیامبر را نشنوند. خداوند از قوم حضرت نوح چنین حکایت می کند: «إِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَارًا؛ و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را پیامرزی انگشتانشان را در گوشهایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند». و از این قبیل است آیه ی: «أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ آگاه باشید که آنان دل می گردانند [و می پوشند] تا [راز خود را] از او نهفته دارند آگاه باشید آنگاه که آنان جامه هایشان را بر سر می کشند [خدا] آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می دارند می داند زیرا او به اسرار سینه ها داناست». همان گونه که گناه و پلیدی، مانع از اندیشه در نظام خلقت و تفکر در آیات تکوینی می شود، همچنین انسان را از تدبیر در محتوای آیات تدوینی (قرآن) و استنباط از آن باز می دارد. گناه چون غباری بر آئینه ی صاف فطرت است، به گونه ای که از سویی حجاب شناخت فطری است و از سوی دیگر مانع شناخت فکری و از جهتی مانع شناخت شهودی است. از این رو در مباحث گوناگون، گناه را مانع و پرده دانستن، کاملاً صحیح است.^۳

بند پنجم: پیروی از هوای نفس

ریشه ی اصلی مخالفت با حق و حقایقی که پیامبران می آورند، پیروی از هوای نفس است. تمایلات نفسانی، انسان را به خوی حیوانی دعوت می کنند و قرآن و معارف دینی، او را به سوی کمالات انسانی فرا می خواند. طبیعی است انسانی که به هر دلیل هوای نفس خویش را اله و معبود خود قرار می دهد و آن را بر عقل و دل خود حاکم می کند، از قرآن و معارف آن بهره مند نمی شود. خداوند در قرآن در باره این افراد می فرماید: «برخی از آنان کسانی هستند که به تو ای پیامبر گوش فرا می دهند تا آن گاه که از نزد تو بیرون روند، به آنان که اهل دانشند، می گویند پیامبر اندکی پیش چه گفت؟ خداوند بر دل های اینان مهر نهاده است و اینان از هواهای نفسانی خویش

۱ - نوح، ۷.

۲ - هود، ۵.

۳ - عبدالله جوادی آملی، قرآن حکیم از منظر امام رضا علیه السلام، ص ۹۸ و ۹۹. (تلخیص)

پیروی کرده اند که چنین سخنانی می گویند. کسی که هوای نفس خویش را مدار حرکت، موضع گیری و پذیرش یا عدم پذیرش قرار می دهد، با آن که می داند حقیقت جز آن است که او عمل می کند و مسیر باطل را ادامه می دهد و با آگاهی دچار گمراهی می شود، دیگر راهی برای هدایت نخواهد یافت، زیرا همه ی راه ها و ابزار های شناخت خود را آگاهانه از کار انداخته است. در جای دیگری به همزه استفهامی خطاب به رسولش نموده که: «ای محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) چگونه دیدی آن را که هوای نفس خود را، خدای خود گرفته است؟»؛ یعنی اطاعت خواهش های خود را می نماید و در اثر چنین عملی خدا آنان را گمراه گردانیده و بر گوش و قلب آنها مهر زده که دیگر حرف حق را نمی شنوند و قلبشان مایل به حقیقت نمی گردد و بر چشم آنها پرده ای کشیده که دیگر آثار تکوینی و آیات تشریعی الهی را به چشم بصیرت نمی بینند و کسانی که این طور خدا چشم و گوش و دل آنها را بسته گردانید، دیگر چه کسی می تواند بعد از خدا آنان را هدایت نماید. کسی که دنبال دل خواه خود رفت و معبود خود را هواهای نفسانی طبیعی خود قرار داد، همین هواهای نفسانی پرده می گردد و روی چشم و گوش و دل او را می گیرد. این است که دیگر کلمات حقانی در وی تأثیر نمی کند و چون دیگر لایق هدایت نیست، گمراه می گردد؛ زیرا که خدا اسباب هدایت را در دسترس انسان گذاشته است، وقتی که خودش به خود ظلم می کند و تابع نفس می شود، از هدایت حق تعالی بی نصیب می گردد، نه آنکه خدا بخواهد وی را گمراه گرداند؛ بلکه هدایت نیافتن او عین گمراهی است. این است که در آخر آیه می فرماید: چرا و چگونه اینها متذکر نمی گردند. حال این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟

روشن است هنگامی که انسان، فرمان خدا را رها کرد و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است؛ چرا که یکی از معانی معروف "عبادت و پرستش" اطاعت است. چنان که بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان یا احبار و علمای یهود آمده که "گروهی عبادت شیطان می کنند" و درباره یهود می گوید: «علمای

۱ - محمد، ۱۶.

۲ - محمود رجبی، آشنایی با قرآن، ص ۸۳.

۳ - جائیه، ۲۳.

۴ - سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱۳، تهران: نشر نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱، ص ۱۰۵.

۵ - یس، ۶۰.

خود را ربّ و پروردگار خویش قرار داده اند.^۱ در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فرمودند: «به خدا سوگند آنها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه بجا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنها حلال و حلالی را حرام کردند و آنها پذیرفتند و پیروی نمودند و بی آنکه توجّه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند». روایات در مورد هواپرستی و زیان های آن بسیارند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خطرناکترین چیزی که بر اتم از آن می ترسم، هواپرستی و آرزوهای دراز است؛ چرا که هواپرستی انسان را از حقّ باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد». امام علی علیه السلام در پاسخ این سؤال که کدام سلطان ستمگر غالب تر و نیرومندتر است؟ فرمودند: «الهی»^۲ و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «از هوای نفس بترسید، همان گونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی برای انسان، دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود، نیست».^۳

بند ششم: شک و تردید

یکی دیگر از اموری که انسان را از درک حقیقت محروم می کند، شک و تردید داشتن نسبت به آن حقیقت است. از زمان نزول قرآن تا دوره هایی بعد از آن افرادی بودند که نسبت به قرآن شک داشتند و به آن عناوین مختلف دادند و سعی کردند همانند آن را بیاورند. در چندین آیه از قرآن خداوند به این ها بیان می کند که اگر در این قرآنی که ما بر بنده ی خود فرو فرستادیم شک دارید آیه یا سوره ای مانند آن بیاورید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید پس اگر راست می گوید سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید». این مطلب واضح است که اگر کسی در معجزه بودن و الهی بودن قرآن و این که قرآن برای هدایت بشر آمده است، شک داشته باشد، چگونه می تواند مشمول هدایت قرآن قرار بگیرد! "رب" به معنی شک و تردید توأم با احتمال خلاف گویی و دروغ و بدگمانی است. مبدء شک

۱ - توبه، ۳۱.

۲ - عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳ - محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۵ تا ۷۷.

۴ - محمد باقر مجلسی، همان.

۵ - محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، حدیث ۱.

۶ - بقره، ۲۳.

در قرآن از حالات و تأثیرات نفوس است. شک و تردید درباره هر حقیقتی، به دو شکل است: شک ابتدایی که محرک و مقدمه یقین است، مردمی که دچار چنین شکی هستند در شکشان راستگویند و می خواهند که تا به یقین برسند، اما کسانی که گریزان از برهان و یقینند و نفوسشان شک تراش است و اصرار در شک دارند، شکشان راست نیست و محرک به سوی یقین نمی باشد. کفاری که در حقانیت قرآن شک داشتند، با این که می دانستند این قرآن کلام بشری نیست و بسیار فراتر از آن است، به خود تردید راه دادند و سعی کردند همانند قرآن را بیاورند و چون موفق نشدند، به قرآن اتهاماتی چون سحر و جادو و... زدند. قرآن در ادامه ی آیه ی مذکور می فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»، چون نتوانستید مانند آن آورید، باید بدانید از جانب خداوند است، باید شک را زائل نمائید و به حق بودن آن یقین داشته باشید، باید تسلیم دستورات آن شوید، باید قرآن حاکم بر نفوس و اجتماع شما باشد، تا از چنین آتشی پروا بگیرید و خود را بر کنار دارید و گرنه دچار آن آتش خواهید شد، آتشی که هیزمش مردم بدکار و سنگ های خارا است.

بند هفتم: تکذیب، انکار و اعراض از آیات

در آیاتی از قرآن به مسئله ی تکذیب آیات الهی اشاره شده است. قرآن دلیل این کار را چنین بیان می کند: «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا؛ و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روی برتافته و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است ما بر دلهای آنان پوششهایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در گوشهایشان سنگینی [نهادیم] و اگر آنها را به سوی هدایت فراخوانی باز هرگز به راه نخواهند آمد». قرآن در سوره ی دیگری این علت را برای اعراض از قرآن بیان می کند و می فرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْبُرْجَانِ فَهُمْ لَنَفْقَهُوهُ فَذُكِّرْ بِالْجَنَّةِ وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا؛ و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روی برتافته و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است ما بر دلهایشان پوششهایی قرار دادیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی [قرار می دهیم] و چون در

۱ - سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲، ص ۸۹.

۲ - بقره، ۲۴.

۳ - انعام، ۴؛ انعام، ۲۵؛ کهف، ۵۷؛ اسراء، ۴۶؛ حجر، ۸۱؛ مؤمنون، ۷۱؛ شعراء، ۵؛ سجده، ۲۲؛ فصلت، ۳ و ۴.

۴ - کهف، ۵۷.

قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند». کلمه ی "اکنه" جمع "کن" با صدای زیر کاف است که بنا به گفته راغب به معنای ظرفی است که چیزی در آن پنهان و محفوظ شود و کلمه ی "وقر" به معنای سنگینی گوش است. «نفور»، جمع نافر است و این نحو جمع، جمع قیاسی و عمومی است، یعنی به طور کلی در هر اسم فاعلی که از فعلی مشتق شده باشد که مصدرش فاعول بوده باشد، به کار برده می‌شود؛ مانند رکوع و سجود و شهود که جمع اسم فاعل آن نیز رکوع و سجود و شهود می‌آید.^۱ جمله ی "جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً..." به منزله بیان حجاب است که بر قلب ایشان افکنده شده و معنای آیه چنین می‌شود که: «وقتی تو قرآن می‌خوانی ما دل‌های ایشان را با پرده‌هایی می‌پوشانیم تا قرآن را نفهمند و گوش‌هایشان را هم کر و سنگین می‌کنیم تا قرآن را به گوش قبول نشنوند و با فهم ایمان راستی آن را نفهمند»، البته همه اینها کیفر کفر و فسق ایشان است، و عبارت "إِذَا ذُكِّرَتْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ" یعنی: چون در قرآن، پروردگار خود را با وصف یکتایی ذکر می‌کنی و شریک را از او نفی می‌نمایی "ولوا علی ادبارهم نافرین" از شنیدن آن در حالی که پشت می‌کنند اعراض می‌نمایند. در مورد کلمه ی نفوراً آمده که چون پیامبر قرآن می‌خواندند و بسم الله الرحمن الرحيم را بلند می‌خواند قریش فرار می‌کردند.^۵

بند هشتم: حجاب قلبی

گناه و خود بینی، حجاب قلب است و تار و پودهای پرده ی حجاب، خودبینی است که هیچ حجابی بدتر از آن نیست. امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: «بین خدا و خلق او غیر از خود خلق، حجاب دیگری نیست، خداوند بدون حجاب، محجوب و بدون ساتر، مستور و پنهان است».^۶ اگر حجابی در میان است، همان خودبینی خلق است و اگر پرده ای آویخته باشد، همان غرور

۱ - اسراء، ۴۶.

۲ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۲۶.

۳ - فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۴۶.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۴ و فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، تهران: نشر دانشگاه تهران و مدیریت حوزه ی علمیه قم، ۱۳۷۷، ص ۳۳۱ و محمود زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۶۷۱ و فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۳۵۰.

۵ - عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۷۳ و سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۳۸.

۶ - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲۷.

مخلوق است. انسان هر اندازه که در تار و پود خودبینی واقع شود، از خدایینی محروم است و با انبیای الهی نیز شهود و حضوری ندارد و از سخنان ایشان به اندازه ی خودبینی خود محروم خواهد بود. اگر انسان سخن رسول الله را نمی شنود و قرآن را نمی فهمد، باید بداند که در حجاب گناه است و هر چه بیشتر در گناهان خود غوطه ور باشد، به همان اندازه از فهم قرآن محجوب است و هر اندازه از لذایذ حیوانی لذت می برد از لذت قرآنی محروم می شود؛ «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» پس چون [از حق] برگشتند خدا دل‌هایشان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند. خداوند درباره ی کسانی که از تدبّر در قرآن محروم هستند، می فرماید: «چرا این ها در قرآن تدبّر نمی کنند، مگر بر قلوب آن ها قفل زده شده است؟». معلوم می شود دل هم قفل دارد، همانند چشمی که بسته باشد، نه توانایی دیدن نور را دارد و نه می تواند در پرتو آن نور چیزهای دیگر را ببیند. قرآن کریم برای فهم آیات خود، قلب باز و شرح صدر را لازم می داند: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»؛ زیرا در متن قرآن پیچیدگی و ابهام نیست. اگر مشکلی است از ناحیه ی قابل، یعنی قلب انسان هاست. در مورد وجود حجاب میان قرآن و افراد، آیاتی در قرآن وجود دارد که بر این مفهوم دلالت می کند. مثلاً قرآن از قول یهود بیان می کند: «گفتند دل‌های ما در غلاف است [نه چنین نیست] بلکه خدا به سزای کفرشان، لعنتشان کرده است؛ پس آنان که ایمان می آورند چه اندک شماره‌اند، بلکه خدا آنان را به واسطه کفرشان از رحمت خود دور نموده، پس کمی از آنان ایمان می آورند». تغلف، جمع اغلف است و اغلف به معنی پوشیده و مستور می باشد و شمشیری را که در نیام و غلاف باشد، اغلف گویند^۱ و مرادشان این است که در قلب‌های ما بسته شده و دل‌های ما در غلاف و پوشش است و آیات قرآن و مواعظ و نصایح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمی فهمیم، بنابراین تأثیری در ما ندارد، چنانچه نظیر این کلام را از مشرکین در آیه ی دیگری نقل می فرماید: «قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ». این کلام را اگر چه از روی سخریه و استهزاء می گفتند و به اصطلاح طعنه می زدند، ولی در حقیقت همین طور بودند و کلام حق در

۱ - صف، ۵.

۲ - انعام، ۱۲۵.

۳ - بقره، ۸۸.

۴ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۱۲.

۵ - فصلت، ۵.

آنان مؤثر واقع نمی‌شد و چنانچه در آیه دیگر می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» و نیز می‌فرماید: «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ». آیه ی «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْثَنِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» و گفتند دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن می‌خوانی سخت‌تر است و در گوش‌های ما سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است پس تو کار خود را بکن ما [هم] کار خود را می‌کنیم».^۳

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پایانی پژوهش حاضر باید توجه داشت خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» قطعاً در این برای هر صاحب‌دل و شنوای حق، که خود به گواهی ایستد، عبرتی است». اگر انسان خواستار بهره‌مندی از قرآن است، باید به هنگام تلاوت آن حضور قلب داشته باشد و با تمام توجه به آن گوش فرا دهد و چنان در خدمت آن بنشیند که لایق مخاطب شدن آن باشد؛ چرا که این قرآن خطابی از جانب خداوند است که بر زبان پیامبر و برای انسان جاری شده است. چون تأثیر کامل گرفتن از این کلام مبتنی بر وجود یک عامل مؤثر و مشروط، جایگاه مناسب، شرایطی مفید برای تأثیر و نبود موانع است؛ لذا در خود آیه به ایجاز کامل و بیان روشن، این موارد ذکر شده است. این قسمت از آیه، "ان فی ذلک لذکرى" اشاره به قرآن دارد؛ و جمله ی "لن کان له قلب" همان جایگاه مناسب است که منظور از آن، قلب زنده و بیداری است که از خداوند خطاب می‌گیرد. محل نزول و جایگاه استقرار قرآن در قلب انسان است و خداوند هم در این باره می‌فرماید: «این [سخن] جز یادآوری و قرآنی روشن نیست و هدف خداوند از نزول آن، بیم دادن افراد زنده ی بیدار دل است»^۴ و جمله ی "اولقى السمع" اشاره به همان شرط تأثیر است که عبارت است از توجه کامل و سراپا گوش فرا دادن به تلاوت آن و مراد از "هو شهید" حضور قلب و تمرکز حواس است. در کنار این شرط مهم، شروط دیگری هم مثل تقوا و خشوع و خضوع و... لازم است که به آن‌ها اشاره شد. اما وجود مؤثر و شرط تأثیر به تنهایی کافی نیستند، موانع تأثیر هم باید از میان برداشته شود، که موانع

۱ - بقره، ۷.

۲ - بقره، ۱۸.

۳ - فصلت ۵.

۴ - ق، ۳۷.

۵ - یس، ۶۹ و ۷۰.

هم ذکر شده است. بنابراین، اگر مؤثر که همان قرآن است و جایگاه مناسب که همان قلب زنده و بیدار است وجود داشت و شرط تأثیر که عبارت از توجّه کامل است، یافت شد و مانع هم که عبارت از مشغولیت قلب و غفلت از تدبّر و تأمل است، وجود نداشت تأثیر لازم حاصل شده و مطلوب به دست آمده است و بهره گیری حقیقی و پند پذیری از قرآن همین است.

منابع و مآخذ

قرآن کریم، نهج البلاغه و بعد....

ب) منابع فارسی

- جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ هفتم، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
- جوادی آملی، عبدالله، مبادی اخلاق در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۷۷.
- جواهری، محمد حسین، انس با قرآن، نشانه ها و آثار، نشریه ی کیهان، شماره ی ۱۸۲۶، بی تا.
- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی.
- حسن زاده آملی، حسن، رساله ی نور علی نور، چاپ ششم، بی جا: تشیع، ۱۳۷۶.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین، انوار الملکوت، بی جا: نشر علامه طباطبائی، ۱۴۱۰ه.ق.
- خوانساری، جمال الدین محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم، با مقدمه و تصحیح میرجلال الدین حسینی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، مرداد ۱۳۷۳.
- رجبی، محمود، آشنایی با قرآن، بی جا: نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها، بی تا.
- زمردیان، احمد، دانستنی هایی از قرآن، شیراز: اداره ی کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۷۵.
- زین العابدین، عبد السلام، امام خمینی و تفسیر هدف گرا، ترجمه ی حیدر علوی نژاد، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
- شیرازی، صدر الدین محمد (ملا صدرا)، مفاتیح الغیب یا کلید رازهای قرآن، ترجمه محمد خواجهوی، چاپ دوم، بی جا: مولی، ۱۳۷۸ ه.ش.
- صادق زاده، علیرضا، تربیت اسلامی (همایش تربیت در سیره و کلام امام علی علیه السلام)، به اهتمام علیرضا صادق زاده و محمد علی حاجی ده آبادی، بی جا: نشر تربیت اسلامی، ۱۳۷۹.
- محمدی گیلانی، محمد، شرح مناجات شعبانیه، تهران: نشر سایه، بی تا.

- مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، بی جا: مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
- معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، چاپ سوم، قم: انتشارات التمهید و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۵.
- موسوی خمینی، سید روح الله، آداب الصلاه، چاپ ششم، قم: تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۶.
- موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه نور، مجموعه رهنمود های امام خمینی (ره)، بی جا: تهیه و تنظیم مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.

ب) منابع عربی

- ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، قاهره: نشر دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹.
- احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۱، قم: نشر سید الشهداء، ۱۴۰۵.
- آلوسی، سید محمود، تفسیر روح المعانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- آندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰.
- بروجردی، سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، قم: مؤسسه ی انصاریان، ۱۴۱۶.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، بی جا: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- عاملی، محمد ابن الحسن الحر، وسایل الشیعہ، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ ه.ق.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: نشر اسماعیلیان، ۱۴۱۵.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰.
- قمی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، شیخ صدوق، الامالی، چاپ چهارم، بی جا: نشر کتابخانه اسلامی، بی تا.
- قمی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، شیخ صدوق، معانی الاخبار، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ه. ش.
- قمی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، چاپ

- سوم، قم: جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳.
- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، قم: انتشارات اسوه، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ ه.ق.
- متقی الهندی، علاءالدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال به تصحیح صفوه السقا، چاپ پنجم، بیروت: بی نا، بی تا.
- مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه ی امام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۴۲۱.
- نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، چاپ پنجم، بی جا: هجرت، ۱۳۷۷.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: نشر موسسه آل البيت لاحیاء التراث العربی، بی تا.